

بررسی و تحلیل دو حکایت «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف»

بر پایه الگوی الماسی شکل لباو و والتزکی

دکتر محمد مجوزی\*

آسیه مرادپور\*\*

چکیده

روایت‌شناسی یا نظریه روایت، علم مطالعه ساختار و دستور زبان حاکم بر روایت هاست و نوعی نظریه ادبی است. وجه مشخصه روایت‌ها، سازمان دهی خطی رویدادهاست. مبنای روایت‌ها، اتصال پی در پی و ظاهر شدن داستان آن هاست. به بیان دیگر روایت‌ها دارای یک آغاز، مجموعه‌ای از کنش‌های مداخله‌کننده و به دنبال آن پایانی هستند.

ویلیام لباو از نظریه پردازان روایت‌شناسی است. اولین مقاله لباو که آن را مشترکاً با جاشوا والتسکی نوشته است، برای روایت الگویی قائل شدند که به الگوی الماسی شکل معروف است. این الگو از شش بخش: چکیده، آشناسازی، کنش گره افکن، ارزیابی، نتیجه یا راه حل و پایانه تشکیل شده است. در اهمیت پژوهش حاضر می‌توان گفت که تاریخ بیهقی اثری روایی است و متنی گسترده و حکایت‌های گوناگون دارد، نگارنده این مقاله قصد دارد ساختار روایی دو حکایت «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف» را با الگوی الماسی شکل لباو تطبیق دهد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که حکایت‌های تاریخ بیهقی به دلیل روایی بودن با ساختار روایی نظریه لباو و والتسکی کاملاً تطابق دارد.

**واژه‌های کلیدی:** روایت‌شناسی، الگوی الماسی شکل، لباو، والتسکی، بیهقی، افشین و بودلف، بوبرک حصیری.

mohmmad\_mojavezi@yahoo.com

\*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل - ایران

\*\*دانشجوی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل - ایران moradpour\_As@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۵



## مقدمه

روایت‌شناسی یا علم عملِ روایت شاخه‌ای علمی است که فنون و ساختارهای روایی را که در متون ادبی متجلی شده مطالعه می‌کند؛ این علم، فنون درونی یک روایت را که خودش از داستانی نقل شده است بررسی می‌کند. (عباسی، ۱۳۹۳: ۳۸) روایت‌شناسی، علمی جدید و نتیجه انقلاب ساختارگرایی در عرصه داستان است در تحلیل ساختارگرایانه روایت، جزئیات ظریف «سازوکارهای» درونی متون ادبی بررسی می‌شوند تا واحدهای ساختاری بنیادین مانند واحدهای پیشروی روایت یا عملکردهایی حاکم بر کارکردهای روایی متون کشف شوند. (دزفولیان: ۱۳۸۹: ۸۷) ساختار در لغت به معنی اسکلت و استخوان بندی است و در اصطلاح نقد ادبی به طور کلی به شیوه اتصال میان عناصر و اجزاء سازنده اثر ادبی عطف می‌کند. ساختار مانند ریسمانی است که بدون دیده شدن دانه‌های ریسمان را ردیف می‌کند. (داد، ۱۳۸۰: ۲۷۴) ساختارگرایی در مطالعات ادبی بوطیقایی را ترویج می‌دهد که توجهش معطوف است به قراردادهایی که آثار ادبی را ممکن می‌سازند؛ این بوطیقا در صدد تولید تفسیرهای جدیدی از آثار نیست، بلکه می‌خواهد دریابد که معناها و تأثیراتی که دارند چگونه میسر شده است. ساختارگرایی، به دلیل توجهش به چگونگی تولید معنا، غالباً با خواننده چون جایگاه رمزهایی زیربنایی که معنا را امکان پذیر می‌سازند و چون کارگزار معنا برخورد می‌کند. (کالر، ۱۳۸۹: ۱۶۶) از آنجا که یکی از شاخه‌های اصلی ساختارگرایی، علم روایت‌شناسی است، در مطالعات تاریخ ادبی، بررسی سیر تحول و تکامل روایت متون روایی، جایگاه و اهمیتی ویژه دارد. (دزفولیان، ۱۳۸۹: ۸۶)

«ویلیام لباو، زبان‌شناس برجسته آمریکایی، یکی از ساختارگرایانی است که پژوهش‌های گسترده‌ای درباره روایت‌شناسی انجام داده است؛ او را بنیان‌گذار زبان‌شناسی اجتماعی مدرن می‌خوانند.» (کمالی، ۱۳۹۷: ۲) فرضیه لباو و والتسکی این است که ساختارهای بنیادین روایت را می‌توان صورت‌های شفاهی تجربه شخصی یا همان روایت عادی مردم عادی یافت. آنها می‌خواهند از طریق بررسی دقیق بسیاری از روایت‌ها، ویژگی‌های زبان شناختی و صوری روایت و نقش آنها را شناسایی کنند و بین آنها ارتباط ایجاد نمایند. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۵۸) و از آن میان برای روایت دو نقش کلی را مخصوصاً به عنوان هسته در نظر می‌گیرند. یکی از آنها «کارکرد ارجاعی



« است که بر پایه این کارکرد، روایت به تجربه‌ای در گذشته بازگشت می‌دهد و از کوتاه کردن پیوسته تجربه، به تکرار آن می‌پردازد؛ اما روایتی که تنها همین کارکرد را دارد، غیر طبیعی است. (کمالی، ۲:۱۳۹۷) از نظر آنان «روایت‌ها معمولاً در پاسخ به برخی محرک‌های بیرونی و برای برقراری پاره‌ای از اهداف مربوط به علاقه شخصی روایت می‌شوند» (لباو و والتسکی، ۳۴:۱۹۶۷) و کارکرد دوم «کارکرد ارزشی» نامیده می‌شود. این کارکرد «به کاربران روایت می‌پردازد» و هم چنین این شرط که روایت نکته‌ای در خود دارد و تا جایی که به گونینده مربوط می‌شود، ارزش گفتن دارد. (تولان، ۲۵۸:۱۳۸۶) هم چنین از نظر لباو، روایات شفاهی مربوط به تجربه شخصی خطرناک همیشه به ترتیب زمانی بازگو می‌شوند. بنابراین می‌کوشند از درون روایت‌های شفاهی، الگویی کلی برای ساختار روایت بیابند. این الگو به الگوی الماسی شکل معروف است که از شش بخش: چکیده، آشناسازی، کنش گره افکن، کنش گره گشا، ارزش گذاری و پایانه تشکیل شده است. (کمالی، ۲:۱۳۹۷)

تاریخ بیهقی یکی از جاودانه‌های تاریخ و زبان ادبیات فارسی است که وقایع تاریخی معین و دقیقی را در بر می‌گیرد، که حضور منابع شفاهی در پنج مجلد باقی مانده از آن بسیار با ارزش تر از منابع دیگر است که برخی از پژوهشگران، مصادیق تاریخ شفاهی را در این اثر بررسی کنند و بیهقی را یک شفاهی دان به شمار آورند (حسن آبادی، ۱۵:۱۳۸۶) «حکایت بوبرک حصیری در تاریخ بیهقی، متن روایی است، چرا که این واقعه تاریخی، بر خلاف سبک دیگر کتاب‌های تاریخی، نقلی سرگذشت گونه نیست، بلکه نویسنده خود راوی اول شخص داستان است که از طریق محاکات و با بهره‌گیری از مجموعه‌ای از بن مایه‌های روایی که توالی تقویمی ندارند، پیوند مستحکم و نظام مند برای داستان خود بنیان می‌دهد.» (دزفولیان، ۹۱:۱۳۸۹) البته حکایت «افشین و بودلف» نیز همین خصوصیت را دارد با این تفاوت که حکایت از زبان احمدبن ابی داوود یکی از شخصیت‌های داستان روایت می‌شود. در این دو حکایت بیهقی آنچه را که شنیده در جایگاه راوی به رشته تحریر آورده است؛ نگارنده بر آن شد تا با روشی توصیفی-تحلیلی دو حکایت را بر اساس الگوی لباو و والتسکی مورد کنکاش قرار دهد و سازگاری آن‌ها با این الگو را نشان دهد. درون مایه این دو حکایت با موضوع روایت‌های بررسی شده لباو (خطر مرگ) همانند است.



با توجه به این نکته‌ها تلاش نگارنده بر این است به این پرسش پاسخ دهد که: ساختار دو حکایت «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف» تا چه اندازه با الگوی لباو و والتسکی مطابقت دارد؟

### پیشینه پژوهش

تاکنون فقط یک پژوهش در مورد ساختار دو حکایت بوبرک حصیری و افشین و بودلف پرداخته شده است. سعید حسام پور و راضیه سادات علوی به بررسی حکایت‌های تاریخی «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف» از منظر ساختار و صورت پرداخته‌اند (۱۳۸۸) و جنبه‌های داستانی به کار رفته در این دو ماجرا را بررسی کرده‌اند. اما تاکنون پژوهشی در مورد تحلیل ساختار این دو داستان با الگوی روایی لباو و والتسکی صورت نگرفته است بنابراین در این پژوهش گردآورنده به بررسی ساختار دو حکایت «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف» بر اساس الگوی لباو و والتسکی پرداخته است.

### تحلیل متن

#### چکیده

معین چکیده را ذیل چکاندن افشره و عصاره تعریف می‌کند. (معین، ۱۳۸۸: ۴۴۱) و در ادبیات این مؤلفه در ابتدای داستان روایت می‌شود. چکیده معمولاً خلاصه‌ای را، از داستانی که گوینده میل دارد گفته شود، به ما می‌گوید و توجه ما را بدان معطوف می‌کند. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۶۸) به طوری که مخاطب، از کلیت داستان مطلع می‌شود (پورخالص، ۱۳۹۷: ۱۲۰) و این سوال مطرح می‌شود که به طور خلاصه داستان درباره چیست؟

چکیده و پایانه را می‌توانیم عناصر حاشیه‌ای و اختیاری روایت تلقی کنیم. آنها در آغاز و پایان روایت قرار نمی‌گنجند بلکه به ترتیب قبل از شروع و بعد از پایان روایت قرار می‌گیرند. چکیده‌ها اغلب به منزله آگهی تبلیغاتی یا پیش‌پرده‌ای برای داستان‌ها هستند بدین معنا که ادعاهای



اغراق آمیزی را درباره آنچه در پی می آید مطرح می کنند و به مخاطب وعده چیزی را بیشتر از آنچه می شود می دهند. (تولان: ۱۳۸۶: ۲۶۹)

بیهقی در دو حکایت «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف» چکیده را چنین بیان می کند: «حکایت بوبرک حصیری» و فقیه بوبرک حصیری را در این روزها نادره‌ای افتاد و خطایی بر دست وی رفت در مستی که بدان سبب خواجه بر وی دست یافت و انتقامی کشید و به مراد رسید و هر چند امیر پادشاهانه دریافت، در عاجل الحال آب این مرد ریخته شد. (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۰۹)

«حکایت افشین و بودلف» خلاصه ماجرا را در عنوان «ذکر حکایت افشین و بودلف و خلاص یافتن بودلف از وی» بیان می کند. (همان: ۲۲۰) و داستان را با توصیف شخصیت احمدبن ابی داوود و بیداری و بی قراری‌های او در نیمه شب شروع می کند.

عنوان‌بندی از ویژگی‌های نوشتار است و یکی از شگردهای بیان چکیده در ادبیات نوشتاری به شمار می رود که در الگوی لباو نیست، اما همه کارکردهای چکیده را داراست. (کمالی، ۱۳۹۷: ۳)

### جهت گیری

با مشخص شدن شخصیت‌ها، زمان و مکان سمت و سوی روایت آشکار می شود: «نویسنده در این مؤلفه شخصیت‌ها و موقعیت‌ها، بویژه موقعیت‌های زمانی و مکانی را در روایت مشخص می کند و معادل صحنه آرایی در روایت‌شناسی است». (تولان، ۱۳۸۶: ۲۷۱) در این مرحله باید به سه سوال پاسخ دهد: چه کسی؟ کی؟ و کجا؟

### معرفی شخصیت‌ها

شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می گوید و می کند، وجود داشته باشد. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۸۴) نکته مهم درباره این بخش آن است که چون دو حکایت: «بوبرک حصیری» و «افشین و بودلف» در مجلد ششم تاریخ بیهقی آورده شده به همین سبب همه شخصیت‌های مهم قبلاً به خواننده معرفی شده‌اند. بنابراین بیهقی فقط در هنگام



لزوم آگاهی‌های تازه‌ای به مخاطب می‌دهد. بیهقی در حکایت بوبکر ر حصیری پسر بوبکر را چنین معرفی می‌کند:

«و ابوالقاسم پسرش بانگ بر زد، که هشیار بود و سوی عاقبت نیکون گاه کردی و سخت خردمند بود و خرد تمامش آن بود که امروز عاقبتی بدین خوبی یافته است و تا حج کرده است دست از خدمت بکشیده و زاویه‌ای اختیار کرده و به عبادت و خیر مشغول شده- باقی باد این مهتر و دوست نیک-» (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۱۰) بیهقی در معرفی پسر بوبکر حصیری، خردمندی را در کناره‌گیری از کارهای دولتی می‌داند.

بیهقی در روایت افشین و بودلف برای معرفی شخصیت‌ها از سه شیوه بهره گرفته است:

الف) به کمک گفتگوی بیرونی شخصیت‌ها با یکدیگر

ب) به کمک کنش شخصیت‌ها

ج) به کمک اندیشه خود شخصیت (گفتگوی درونی) (حسام پور، ۱۳۹۰: ۲۸)

الف) زمانی که معتمص تصمیم دارد ماجرای شب گذشته را به احمد بن ابی داود بگوید، افشین را اینگونه معرفی می‌کند: «این سگ ناخوشتن شناس نیم کافر بوالحسن افشین بحکم آنکه خدمتی پسندیده کرد و بابک خرم دین را برانداخت و بروزگار دراز جنگ پیوست تا او را بگرفت... و همیشه وی را از ما حاجت آن بود که دست او را بر بودلف -القاسم بن عیسی الکرخی العجلی- گشاده کنیم تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد که دانی عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است». (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۲۱).

ب) افشین پیش از این ماجرا نسبت به احمد همیشه احترام می‌گذاشت و تا حدی رفتارش چاپلوسانه بوده است اما اکنون به دلیل کینه توزی با بی احترامی رفتار می‌کند.

«و عادت من با وی چنان بود که چون نزدیک وی شدمی، برابر آمدی و سر فرود کردی، چنانکه سرش به سینه من رسیدی. این روز از جای نجیبید و استخفافی بزرگ کرد.» (همان: ۲۲۲)

ج) احمد با برجسته نشان دادن کینه ورزی‌های افشین نفرت خلیفه را از او دوچندان می‌کند.



«اندیشه من این بود، ایزد، عزذکره، دیگر خواست، که خلیفه را سخت درد کرده بود از بوسه دادن من بر کتف و دست و آهنگ پای بوس کردن و گفتن او که اگر هزار بار بوسه دهی بر زمین، سود ندارد.» (همان: ۲۲۵).

### توضیح زمان رخدادها

هر داستانی دارای زمان است و هیچ داستانی را نمی توان یافت که زمان نداشته باشد. « زمان و مکان دو بعد هر حادثه اند، که برای بیان حادثه طبیعتاً وجود آن‌ها لازم است. هیچ داستانی را بدون زمان و مکان نمی توان یافت. زمان ممکن است که بسیار اندک و محدود باشد و حتی چند ثانیه را شامل شود ولی در هر حال هست.» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۵۰)

اثر بیهقی به این دلیل که تاریخی است، در همه وقایع مهم تاریخ دقیق آن‌ها را ذکر می کند، این نکته یکی از تفاوت‌های متون تاریخی با متون روایی دیگر منظر لبوا است. به این ترتیب دو نوع توضیح زمانی در این دو ماجرا مورد توجه است:

الف) اشاره به اوقات شبانه روز: این نوع اشارات که در سراسر متن با توجه به اهمیت زمان در صحنه‌های گوناگون آورده می شود، در ملموس شدن رخدادها برای مخاطب نقش مهمی ایفا می کند. (کمالی، ۱۳۹۷: ۱۲).

بیهقی در حکایت بوبرک حصیری به وفور از اوقات شبانه روز استفاده کرده است و این بدلیل دقت بیهقی در بیان لحظه به لحظه حوادث می باشد.

شراب بی اندازه خورده و شب آنجا مقام کرده و آنگاه صبح کرده... و تا میان دو نماز خورده و آنگاه برنشسته خوران خوران به کوی عباد گذر کرده. (بیهقی، ۲۰۹: ۱۳۹۶) روز آدینه بوده است و دانسته بوده است و دانسته بوده است که خداوند رأی شکار کرده است. (همان: ۲۱۱) خواجه شبگیر این رقع فرستاده است. (همان: ۲۱۱) و تا نماز خفتن... نزدیک خواجه بماند... دیگر روز شبگیر مرا بخواند. (همان: ۲۱۳) و چندین محتشم به خدمت آمده اند و سوار ایستاده اند که روز آدینه است. (همان: ۲۱۱) بیودم تا نزدیک چاشتگاه فراخ... (همان: ۲۱۲) و تا نماز خفتن نزدیک خواجه بماند... دیگر روز شبگیر مرا بخواند. (همان: ۲۱۳) نزدیک نماز شام آنجا رسیدم... (همان: ۲۱۷).



البته در حکایت افشین و بودلف نیز از اوقات شبانه روز به دقت استفاده کرده است. یک شب در روزگار معتصم نیم شب بیدار شدم. (همان: ۲۲۰) ای خداوند نیم شب است و فردا نوبت تو نیست. (همان: ۲۲۰) به درگاه رفتن صواب تر هرچند پگاه است. (همان: ۲۲۰) طیلسان از من جدا شده و من آگاه نه و روز نزدیک بود. (همان: ۲۲۲)

ب) بیان زمان دقیق رخدادها: بیهقی در اکثر روایت هایی که خود در آنها حضور داشته، به تاریخ دقیق اشاره می کند.

بیهقی واقعه رخ داده در حکایت بوبکر حصیری را پانزدهم صفر ذکر کرده است: و این حال روز پنجشنبه رفت پانزدهم صفر. (همان: ۲۱۰)

اما حکایت افشین و بودلف تاریخ دقیق ندارد؛ شاید به این سبب باشد که ماجرا را کس دیگری برای بیهقی روایت کرده و بیهقی نیز از زبان شخص دیگری آن را ذکر کرده و از تاریخ دقیق آن اطلاعی نداشته است.

### توضیح مکان رخدادها

داستان‌ها مکان‌های خاص خود را دارند یا به عبارتی ساده تر هر داستان در مکانی اتفاق می افتد. نویسنده خواننده را با خود همراه کرده و به مکان‌های جدید می برد و فضا و مکان مناسب با موضوع داستان را برای خواننده می سازد. (پودینه، ۱۳۹۷: ۲۳) بیهقی کما بیش در صحنه بیشتر داستان‌ها، مکان دقیق را ذکر می کند و با این کار به هر چه زیباتر شدن صحنه آرایبی روایت کمک می کند.

در حکایت بوبکر حصیری چنین به صحنه آرایبی می پردازد:

خوران خوران به کوی عباد گذر کرده چون نزدیک بازار عاشقان رسیدند، پدر در مهد استر با پسر سوار و غلامی سی با ایشان... پیش آمدشان سواره و راه تنگ بود و زحمتی بزرگ از گذشتن مردم... (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۰۹). امیر را یافتم بر کران شهر اندر باغی فرود آمده و به نشاط و شراب مشغول شده و ندیمان نشسته و مطربان می زدند... (همان: ۲۱۳). و خواجه درخواست تا هر دو را به





جامه خانه بردند بفرمان سلطان و خلعت پوشانیدند و پیش آمدند و از آنجا نزدیک خواجه. پس با کرامت بسیار هر دو را از نزد خواجه به خانه بردند (همان: ۲۱۹).

بیهقی در حکایت افشین و بودلف تنها یک جا به صحنه آرایبی پرداخته است:

چون میان سرای برسیدم، یافتم افشین را بر گوشه صدر نشسته و نطعی پیش وی فرود صغه باز کشیده و بودلف به شلواری و چشم بیسته آنجا بشانده. (همان: ۲۱۷)

### کنش گره افکن

وضعیتی که به طور ناگهانی رخ می دهد و داستان را دچار شوک می کند. «وضعیت و موقعیت دشواری است که بعضی اوقات به طور ناگهانی ظاهر می شود و برنامه ها، راه و روش ها و نگرش هایی را که وجود دارد، تغییر می دهد و شخصیت اصلی را در برابر نیروهای دیگر قرار می دهد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۲) در واقع به این پرسش پاسخ می دهد که: ابتدا چه اتفاقی افتاد و پس از آن چه اتفاقی افتاد؟

لبوا و والتسکی معتقدند که هسته داستان چیزی نیست که داستان گویان می گویند بلکه «آنچه انجام داده می شود» یا کنش ها، هسته متن روایی بندها می شوند و «آنچه گفته می شود» اظهار نظری ارزیابی کننده درباره آن کنش هاست. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۷۳) در تعامل ها ممکن است هم رقابت های کلامی (که در آنها شخصیت ها در معرض خطر از دست رفتن حیثیت اجتماعی خود هستند) و هم رقابت های فیزیکی وجود داشته باشد و مهارت های تقویت یافته راویان در مقابله، انتقاد و رجزخوانی شاهد روشنی بر این ادعاست. (همان: ۲۷۴).

گره های حکایت بوبرک حسیری توسط شخصیت های اصلی داستان انجام شده است. فراخوانده شدن بونصر نزد امیر مسعود.

امیر مسعود به بونصر می گوید که اجازه داده است خواجه حسیری را مجازات کند.

بونصر مشکان از سوی امیر به عنوان واسطه انتخاب می شود.

خواجه احمد حسن ابتدا شفاعت بونصر مشکان را نمی پذیرد.

کنش های گره افکن افشین و بودلف نیز به شرح زیر می باشد:



احمد نیمه شب بی تاب و بی قرار است و از خواب بیدار می شود و بی هدف به سوی دربار خلیفه می رود.

احمد برای یافتن نگرانی خود به درگاه خلیفه رفت.

خلیفه به احمد می گوید که خواسته افشین را مبنی بر قتل بودلف اجابت کرده است.

خلیفه احمد را برای شفاعت بودلف نزد افشین می فرستد و از احمد می خواهد از قول خلیفه سخنی نگوید.

زمانی که احمد به خانه افشین رسید، افشین رسید به او توجهی نکرد.

افشین شفاعت احمد را نمی پذیرد.

صحبت های احمد نزد خلیفه ناتمام می ماند و افشین سر می رسد.

### ارزیابی

تقریباً در همه قسمت های داستان گویی هست اما اغلب حول «محور» یک نقطه اوج کنش، درست قبل از کنش یا واقعه رفع کننده بحران جمع می شود و بیشترین دخالت راوی در این قسمت مشخص می شود. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۷۲). پاسخ به این پرسش ها مطرح است: خُب حالا که چه؟ چرا و چگونه این ماجرا جالب است؟

بنا بر گفته لباو: «وسیله ای است که راوی آن را برای بیان نکته اصلی روایت یا به عبارتی علت وجودی آن پی می برد: چرا روایت گفته می شود و راوی از آن طریق به چه چیزی دست می یابد؟» (لباو، ۱۹۷۲: ۳۶۶)

### ارزیابی بیرونی

لباو انواع دیگر ارزیابی را بر اساس ظهور آنها در بیرون یا درون بندهای ثابت روایی به پنج نوع فرعی تقسیم کرده است:

الف) ارزیابی های کاملاً بیرونی: شنونده را مستقیماً مورد خطاب قرار می دهد و جریان روایت را قطع می کند:



در حکایت بوبرک حصیری یک مورد از آن یافت شد. و چون فرمانی بدین هولی داده بود، هر چند حصیری خطایی بزرگ کرده بود... (بیهقی، ۱۳۹۶:۲۱۴)

بیهقی در حکایت افشین و بودلف نیز از ارزیابی کاملاً بیرونی استفاده شده است. همیشه وی را از ما حاجت آن بود که دست او را بر بودلف - قاسم بن عیسی کرخی عجلی - گشاده کنیم تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد که دانی عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است. قضا کار خود بکرد و هیچ درمان نیست. (همان: ۲۲۱)

ب) ارزیابی هایی که به صورت اظهار نظرهای گزارش شده در بندهای اصلی جای می گیرد و گوینده به عنوان شرکت کننده، آن‌ها را در زمان وقوع خود وقایع بیان کرده است.

ج) ارزیابی هایی که به صورت اظهار نظری در درون بند اصلی جای می گیرد و گوینده در مقام شرکت کننده دیگر بیان می کند.

د) ارزیابی هایی که شرکت کننده ای دیگر بیان می کند. که از سه نوع ارزیابی که از آن‌ها تعریف شد، در متن این دو حکایت تاریخ بیهقی نمونه ای یافت نشد.

ه) ارزیابی کنشی: کنشی چگونگی واکنش کلامی و نیز فیزیکی شرکت کننده ای نسبت به وقایع جاری

بیهقی در حکایت بوبرک حصیری کنش شخصیت‌ها به هنگام مواجهه با حوادث را به خوبی نشان می دهد.

بونصر مرا بدید و چیزی نگفت و من به جای خود بایستادم (همان: ۲۱۷). و من که بوالفضلم، از جای بشدم که آن مهتر و مهترزاده را به جای من ایادی بسیار بود (همان: ۲۱۲).

در حکایت افشین و بودلف نیز این نوع ارزیابی توسط کنشگران انجام می شود. چون چشم افشین بر من افتاد، سخت از جای بشد و از خشم زرد و سرخ شد و رگها از گردنش برخاست (همان: ۲۲۲). افشین را دیدم که از در درآمد با کمر و کلاه، من بفسردم و سخن را ببریدم و... (همان: ۲۲۴).



### ارزیابی درونی

ارزیابی‌هایی هستند که در ساختار و ترکیب بندهای روایی هسته گنجانده شده‌اند. این بندها که همراه با وابسته هایشان ستون اصلی و هسته‌ی توالی روایت را با خود دارند بخش‌های کنش‌گره افکن و حل بحران را پر می‌کنند. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۷۷)

این ارزیابی‌ها را لب‌او به سه نوع فرعی تقسیم‌بندی کرده:

### تشدیدکننده‌ها

آنها مثل خط کشیدن زیر کلمات یا استفاده از قلم پرنرنگ در نوشتار، آشکارا نوعی آرایه‌اند. (همان: ۲۷۸).

الف) واژه‌های نماینده اغراق در متن

### ۱) انواع قیدها، مانند بسیار، سخت، نیک، به تمامی، البته، به جمله و...

نمونه‌های این ارزیابی در حکایت بوبکر حصیری فراوان است. و خواجه این را خواهان بود که بهانه می‌جست بر حصیری تا وی را بمالد، که دانست وقت نیک است. (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۱۰) وی خدمت دارد نزدیک خداوند سخت بسیار، سلطان او را شناخته است و نیکو می‌نگرد. (همان: ۲۱۷) تا میان دو نماز خورده آنگاه برنشسته و خوران خوران بکوی عباد نظر کرده. (همان، ۲۰۹) و غلامان حصیری در این مرد پریدند و وی را قفایی چند سخت قوی بزدند و قباش پاره شد. (همان، ۲۱۰) و بوالقاسم پسرش بانگ بر غلامان زد که هشیار بود و سوی عاقبت نیکو نگاه کردی و سخت خردمند، و خرد تمامش آن بود که... (همان، ۲۱۰) و از این مرد بسیار عذر خواست و التماس کرد. (همان، ۲۱۰) بلگاتگین گفت: فرمان بردارم، و میان ایشان سخت گرم بود. (همان، ۲۱۰) غلامان را بفرمود تا بزدند زدن سخت و قباش پاره کردند. (همان، ۲۱۱) و بی‌بوم تا نزدیک چاشتگاه فراخ... (همان، ۲۱۲) و خواجه بزرگ از این چه خداوند فرمود و این نواخت تازه کی ارزانی داشت، سخت تازه شد و شادکام و بند را به شراب بازگرفت. (همان، ۲۱۳) پس رقعتی نبشتم به شرح تمام و پیش شدم. (همان، ۲۱۳) و او را بگوی که نیکو رفته است و احماذ کردیم.



(همان، ۲۱۳) و نیک آوردی که نیامدی و با خواجه به شراب مساعدت کردی. (همان، ۲۱۳) و سخت مست بازگشت. (همان، ۲۱۳) گفت: چه کردی؟ آنچه رفته بود، به تمامی با وی بازگفتم. گفت نیک رفته است. (همان، ۲۱۳) پس گفت: این خواجه در کار آمد، بلیغ انتقام خواهد کشید و... (همان، ۲۱۳) نخواست که آب و جاه او یکبارگی تباہ شود و مرا به تعجیل کس آمد و بخواند. (همان، ۲۱۴) گفتم «بنده بدانست و آنچه واجب است در این باب کرده آید» و به تعجیل باگشتم. (همان، ۲۱۴) و چون نزدیک خواجه رسیدم یافتم وی را سخت در تاب و خشم (همان، ۲۱۵) خدمت کردم سخت گرم پرسید. (همان، ۲۱۵) گفت: سخت نیکو کردی و منت آن بداشتم و لکن البته نخواهم که شفاعت کن (همان، ۲۱۵) اگر چاره نیست از زدن، خلوتی باید تا نیکو دو فصل سخن گویم. (همان، ۲۱۵) بوالفتح را با مشک دیدم و سخت نازیبا ستوربانی است. (همان، ۲۱۶) و حق خدمت دارد نزدیک خداوند سخت بسیار، و سلطان او را شناخته است و نیکو می‌نگرد. (همان، ۲۱۷) و پس از آن سخت بسیار شراب خوردیم و بازگشتم. (همان، ۲۱۷) اما آن را آمده است تا انتقام کشد، و من سخت کارهم آن را (همان، ۲۱۷) آنچه در باب حسیری کرده سخت صواب است (همان، ۲۱۷) گفت نیک آمد. (همان، ۲۱۸) و چون ایشان دو تن در بایستی زود زود بدست نیابند. (همان، ۲۱۸) تا لختی بیدارتر شوند. (همان، ۲۱۸) و امیر را سخت خوش آمد و جواب داد (همان، ۲۱۸) زمین بوسه دادند و نیکو بنشستند. (همان، ۲۱۹) من البته هیچ سخن نگفتم (همان، ۲۱۹) و شهریان حق نیکو گزارند. (همان، ۲۱۹) و پسرش در جبه‌ای بنداری سخت محتشم... (همان، ۲۱۹) و لختی بدین ماند که بیاوردم. (همان، ۲۲۰).

حکایت افشین وبودلف نیز از این نمونه بسیار یافت شد.

غم و ضجرتی سخت بزرگ بر من دست یافت (همان: ۲۲۰) تا در وقت بیامدم و جامه در پوشیدم (همان: ۲۲۰) برنشستم و براندم و البته ندانستم که کجا می‌روم. (همان: ۲۲۰) در ساعت نزدیک من آمد (همان: ۲۲۰) و در وقت باز گفت و در ساعت بیرون آمد (۲۲۱) معتصم را دیدم سخت اندیشمند (همان: ۲۲۱) من سخت پگاه آمده ام (همان: ۲۲۱) و درجه‌ای سخت بزرگ بنهادیم. (همان: ۲۲۱) چنانکه البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغامی ندهد (همان: ۲۲۲) که افشین را سخت ناخوش و هول آید در چنان وقت آمدن من نزدیک وی. (همان: ۲۲۲) چون چشم افشین بر من افتاد سخ از جای بشد



(همان: ۲۲۲) البته سوی من ننگریست (هما: ۲۲۳) که خلیفه را سخت درد کرده بود از بوسه دادن من بر کتف و... (همان: ۲۲۵) در سرای بردم و نیکو بشاندم (همان: ۲۲۶).

## ۲) انواع صفت‌ها، مانند هر، همه، چه و...

### حکایت بوبکر حصیری

و هر چند امیر پادشاهانه دریافت. (همان:) و وی را قفایی چند سخخت قوی بزدند. (همان: ۲۱۰) و همگان بزرگان پیاده ایستاده تا خدمت کنند. (همان: ۲۱۱) و فصلی چند سخن گفتند و امیر وی را بازگردانید. (همان: ۲۱۲) نکته‌ای چند دیگر است که در آن نامه‌ها می‌باید نبشت. (همان: ۲۱۴) آمده ام تا شرابی چند بخورم با خداوند بدین نواخت که امروز تازه شده است. (همان: ۲۱۵) این پیر را اینجا فرستاد و چنین مالشی فرمود و بیايد دانست که بر دل او چه رنج آمد که این مرد را دوست دارد، بحکم آنکه در هوای او از پدرش چه خواری‌ها دیده است. (همان: ۲۱۶) پس از آن شراب چند فرمودش. (همان: ۲۱۷) یافتم سلطان را همه روز شراب خورده و پس به خرگاه رفته و خلوت کرده. (همان: ۲۱۷) پسرش بخردتر و خویشتن دارتر از وی است و همه خدمتی را شاید... (همان: ۲۱۸) تا مقرر گردد که این چه بزرگان بوده‌اند. (همان: ۲۲۰)

### حکایت افشین و بودلف

هرچند حلیت کرد. (همان: ۲۲۰) به درگاه رفتن صواب تر هرچند پگاه است. (همان: ۲۲۰) وی در ولایت جبال چه کرد و چند اثر نمود. (همان: ۲۲۱) هر چند دانستم که اندر آن بزه‌ای بزرگ است. (همان: ۲۲۳) هر چه باد، باد. (همان: ۲۲۳) و همه راه با خود می‌گفتم... (همان: ۲۲۴)

## ۳) ساخت‌های دیگر مبالغه آمیز مانند الف کثرت، جمله بندی‌های خاص و...

یک نمونه از این مورد در حکایت بوبکر حصیری یافت شد: غلامان را بفرمود تا بزدند زدنی سخت و قباش پاره کردند (همان: ۲۲۴) حکایت افشین و بودلف موردی وجود نداشت.



#### ۴) اشارت گرها: این، آن، چنین، چنان.

##### حکایت بوبرک حصیری

و بیارم ناچار این حال را تا بر آن واقف شده آید (همان: ۲۰۹) چنان افتاد که حصیری با پسرش بوالقاسم بیاغ رفته بودند (همان: ۲۰۹) حصیری را خیال بست، چنان که مستان را بندد که این سوار چرا فرود نیامد (همان: ۲۱۰) بگیریید این سگ قرمطی را تا کرا زهره آن باشد که این را فریاد رسد (همان: ۲۱۰) و غلامان حصیری در این مرد پریدند (همان: ۲۱۰) باقی باد این مهتر و دوست نیک- و از این مرد بسیار عذر خواست و التماس کرد تا از این حدیث با خداوندش نگوید که وی عذر این فردا بخواهد (همان: ۲۱۰) و این رقعہ به خط بنده با بنده حجت است و السلام (همان: ) آن مهتر و مهترزاده را به جای من ایادی بسیار بود. (همان: ۲۱۳) این مقدار را شنیدم که بوعبدالله پاریسی بر ملا گفت (همان: ۲۱۳) بنده رفت و آن خدمت تمام کرد و سنکوی آن را ببرد و باستادم داد و بر آن واقف گشت. (همان: ۲۱۳) پس گفت: این خواجه در کار آمد (همان: ۲۱۳) اما این پادشاه بزرگ است (همان: ۲۱۳) و در هفته‌ای بر وی چنین مذلتی رسد (همان: ۲۱۴) و چنین مثال دادم که سیاست این واجب کرد از آن خطایی که از حصیری رفت. (همان: ۲۱۴) و چنین مثال دادم که این سیاست واجب کرد از آن خطایی که از حصیری رفت. (همان: ۲۱۴) اما حصیری به نزدیک من آن حق هست که... (همان: ۲۱۴) به هیچ حال من خواجه را دست آن نخواهم داد که چنین چاکران... (همان: ۲۱۴) این چه گفتم با تو پوشیده دار و این حدیث اندر یاب (همان: ۲۱۴) چنانکه تو در رسی و این آتش را فرو نشانی (همان: ۲۱۴) چون آن راست شد در باب تو جهد کنم. (همان: ۲۱۵) منت آن بداشتم و لکن البته نخواهم. (همان: ۲۱۵) و از چنان محنتی و... (همان: ۲۱۶) محال باشد که مرا از این معانی سخن گویم. (همان: ۲۱۶) و این پیر را اینجا فرستاد و چنین مالشی فرمود... که این مرد را دوست دارم. (همان: ۲۱۶) و بنده از آن خوشتر آید... و این مرد مرد را بفرماید تا بازدارند. (همان: ۲۱۶) مرا در چنین کارها غرضی نیست. (همان: ۲۱۶) و دانست که این حدیث من از جایی می گویم که نه از آن مردان بود که این چنین چیزها بر وی پوشیده ماند. (همان: ۲۱۶) بزرگ مهتر است این احمد اما آن را آمده است... و من سخت کارهم آن را (همان: ۲۱۶) و آن ملطفه به من انداخت بنده را آن غرض بجای آمد (همان: ۲۱۷) و این مال بدیشان بخشیده آید (همان: ۲۱۸) هر کس این مقامه بخواند بچشم خرد و عبرت



اندروین باید نگر نیست نه بدان چشم... که این چه بزرگان... (همان: ۲۲۰) خاصه تاریخ با چنین چیزها خوش باشد. (همان: ۲۲۰)

### حکایت افشین و بودلف

مگر این وسوسه از دل من دور شود. (همان: ۲۲۰) اینک این سگ ناخویشتن شناس نیم کافر بوالحسن افشین (همان: ۲۲۱) و مسکین خبر ندارد، نزدیک این مستحل برند. (همان: ۲۲۱) و اگر این مرد خود برافتد (همان: ۲۲۱).... ستودن عجم را که این مردک از ایشان بود (همان) این چنین مرداری و نیم کافری بر من چنین استخفاف کند. (همان: ۲۲۳) و از ایشان این نام نیکو به یادگار مانده است (همان: ۲۲۶) و غرض من از نوشتن این اخبار آن است (همان: ۲۲۶).  
(ه) گفته‌های تشریفاتی: در متن بیهقی به صورت پاره گفتارهای آیینی نمایان می‌شود.

### حکایت بوبکر حصیری

و بیارم ناچار این حال را تا بر آن واقف شده آید، ولامرء لِقضاء الله عزوجل. (بیهقی، ۲۰۹:۱۳۹۶) بعد فضل الله تعالی، جان از خداوند بازیافته بود. (همان: ۲۱۱) در کارها غلو کردن ناستوده است و بزرگان گفته اند: أَلْعَفُو عِنْدَ الْقُدْرَةِ. (همان: ۲۱۵) بوالقاسم پسرش که بر جای است، باقی باد و رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (همان: ۲۲۰) و خواندن زیادت گردد، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. (همان: ۲۲۰)

### حکایت افشین و بودلف

گفت خبر نداری چه افتاده است؟ گفتم ندارم. گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بشین تا بشنوی. (همان: ۲۲۱) گفتم الله الله یا امیرالمؤمنین، که این خونی است ناحق و ایزد عز ذکره، نپسندد، آیات و اخبار خواندن گرفتم. (همان: ۲۲۱) گفت: لَئِيكَ. (همان: ۲۲۴)





### ب) مقایسه گرها

در حالی که تشدیدکننده‌ها مستقیماً به ارزیابی می‌پردازند و آنچه را اتفاق افتاده است به شیوه‌ای اغراق آمیز یا آراسته بازگو می‌کنند، مقایسه گرها به طور غیر مستقیم به ارزیابی می‌پردازند و با اشاره به آنچه ممکن بود اتفاق بیفتد اما اتفاق نیفتاده است توجه ما را به آنچه واقعاً اتفاق افتاده است منحرف می‌کنند. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۷۸) بیهقی از انواع مقایسه گرها در دو حکایت استفاده کرده است.

### ۱) پرسش‌ها

فقط پرسش‌هایی که جنبه بلاغی دارند در الگوی لباو مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در دو حکایت بیهقی پرسش‌هایی را برای ملامت، تمسخر، ترحم، استفهام انکاری و... استفاده شده است.

### حکایت بوبرک حصیری

بگیرید این سگ را تا کرا زهره آن باشد که این را فریاد رسد؟ (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۱۰) چه شاید بود و از پرده چه بیرون آید به صحرا؟ (همان: ۲۱۱) پس بندگی روا دارد این چنین دو بنده را برانداختن؟ (همان: ۲۱۸) بر ما نخواستی که به تماشا آمدی؟ (همان)

### حکایت افشین و بودلف

و تو از چنین سگی چنین استخفاف کشی؟ (همان: ۲۲۳) بوعبدالله از ما و پدران ما پیغامی می‌گذارد بکس و نه راست باشد؟ (همان: ۲۲۵) و عجم را عرب چون دوست دارد، با آنچه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه ایشان؟ (همان: ۲۲۵)

### ۲) جملات منفی

این نمونه و نیز پرسش‌های بخش پیشین نقش تأکیدی دارند. با کلماتی مانند هیچ کس، کس (در معنای هیچ کس)، هرگز.



### حکایت بوبکر حصیری

کس نمی داند که حال چیست؟ (همان: ۲۱۲) هیچ کس را بار نداده اند مگر خواجه بونصر مشکان (همان: ۲۱۲) تا پس از این هیچ کس را زهره نباشد که نام خواجه بر زبان آرد جز به نکویی. (همان: ۲۱۴)

### حکایت افشین و بودلف

هرگز شنوده‌ای که فرمان‌های او را برگردانیده ام؟ (همان: ۲۲۴)

### ۳) آرایه‌های ادبی

صنعت‌های ادبی که در این دو حکایت به کار برده شده است بیشتر کنایه و تمثیل است.

### حکایت بوبکر حصیری

خرما به بصره برده باشم. (بیتهی، ۱۳۹۶:۲۱۶) (کنایه از کار بیهوده کردن است) بدیشان نماید پهنای گلیم تا بیدار شوند از خواب. (همان: ۲۱۵) (کنایه از اینکه حدّ و اندازه خود را بدانند)

### حکایت افشین و بودلف

بودلف بنده خداوند است و سوار عرب است. (همان: ۲۲۱) (سوار عرب است کنایه از دلاور و پهلوان بودن) هر کس آن کند که از اصل و گوهر وی سزد. (همان: ۲۲۵) (ضرب المثل) اسب در تک افکندم چون مدهوشی و دل شده ای. (همان: ۲۲۶) (کنایه از بی خبری) لرزه بر اندام او افتاد و بدست و پای بمرد (همان: ۲۲۴) (کنایه از سخت هراسان شدن)

### ۴- گزاره‌های توضیحی

اینها بندهای پیرو و ضمیمه‌ای هستند که وقایع اصلی گزارش شده را توصیف می‌کنند یا برای آن‌ها دلیل می‌آورند. از آن جمله می‌توان بندهایی را مثال زد که با درحالی که، گرچه، هرچند،



چنان که و غیره شروع شده‌اند. (تولان، ۱۳۸۶: ۲۸۰). این گزاره‌ها در تاریخ بیهقی وقایع را توضیح و توصیف می‌کنند و علت آن‌ها را بیان می‌کنند.

### حکایت بوبرک حصیری

حصیری را خیال بست، چنانکه مستان را بندد. (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۱۰) بوالقاسم پسرش بانگ بر غلامان زد، که هشیار بود و سوی عاقبت نیکو نگاه کردی. (همان: ۲۱۰) و خواجه این را سخت خواهان بود که بهانه می‌جست بر حصیری تا وی را بمالد (همان: ۲۱۰) حصیری را مالش فرماید، چنانکه ضرر آن به سوزیان و بتن وی رسد. (همان: ۲۱۱) و دیگر حشم باز گشتند که ایشان را فرمان بود بشکار رفتن. (همان: ۲۱۲) هر چند خداوند سلطان فرموده بود (همان: ۲۱۳) چنانکه فرمان عالی بود (همان: ۲۱۳) چنانکه تو دررسی و این آتش فرو نشانی (همان: ۲۱۴) هر چند به یک چیز آب خود ببری و دوستان را دل مشغول کنی (همان: ۲۱۵) چنانکه دوبدو بودیم (همان: ۲۱۵) که دانم که دل خواجه بزرگ خوش شده باشد (همان: ۲۱۵).

### حکایت افشین و بودلف

بدرگاه رفتن صواب تر هر چند پگاه است. (همان: ۲۲۰) چرا دیر آمدی؟ که دیری است که تو را چشم می‌داشتم. (همان: ۲۲۱) تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد که دانی عداوت و عصیت میان ایشان تا کدام جایگاه است. (همان: ۲۲۱) و ندانستند که مرا عذری باز باید گردانند که افشین را سخت ناخوش و هول آید (همان: ۲۲۲) از آن نیندیشیدم و باک نداشتم که بشغلی بزرگ رفته بودم. (همان: ۲۲۲) نبخشیدم و نبخشم، که وی را امیرالمؤمنین بمن داده (همان) تا هر چه خواهم کنم که روزگار دراز است تا من اندرین آرزو بودم (همان: ۲۲۳) سوگند خوردم که افشین جان از من نبرد که وی مسلمان نیست. (همان: ۲۲۵) پس من بسیار دعا کردم و شادی کردم که قاسم جان بازیافت و بگریستم (همان: ۲۲۵).



البته بیشترین گزاره‌های توضیحی در این دو ماجرا برای گزاره‌های تعلیلی با حرف ربط «که» و نیز گزاره‌های توصیفی با «چنان که» است. این موضوع ذهن استدلالی بیهقی و قدرت او را در به تصویر کشیدن جزئیات و صحنه سازی و داستان گویی او را آشکار می‌کند. (کمالی، ۱۳۹۷: ۸)

### ۵- کنش گره گشا

گره گشایی «حل بحران و باز شدن گره‌های داستان است» (بی نیاز، ۱۳۸۸: ۳۹) در این مرحله تمام گره‌های داستان باز شده و تکلیف تمام وقایع روشن می‌شود و تمام شخصیت‌ها جای اصلی خود قرار می‌گیرند. (پودینه، ۱۳۹۷: ۴۴)

راه حل فرجام رخدادها را در برمی‌گیرد و «به ما می‌گوید سرانجام چه اتفاقی افتاد و بحران و حوادثی که طی کنش گره افکن رخ داده است، به چه نتیجه‌ای منجر شد و از چه راهی حل گردید.» (آزاد، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

گره گشایی در حکایت بوبکر حصیری بعد از هر یک از کنش‌های گره افکن صورت گرفته است. بونصر مشکان شفاعت حصیری را نزد خواجه می‌کند.

بونصر مشکان در خلوت با احمد حسن از حصیری شفاعت می‌کند و درباره فرجام کار با خواجه سخن می‌گوید. بونصر به طرز کنایه آمیزی با خواجه صحبت می‌کند و خواجه می‌داند که این سخنان از امیر است.

خواجه شفاعت بونصر را می‌پذیرد.

امیر مسعود از رفتار بونصر مشکان و خواجه احمد حسن خشنود می‌شود.

حکایت افشین و بودلف نیز گره گشایی را پس از گره افکنی انجام داد است.

به همراه بی‌قراری‌های احمد خلیفه نیز مضطرب بود و نیمه شب به احمد اجازه شرفیابی داد و گفت که منتظر احمد بوده است.

شفاعت احمد برای بودلف نزد افشین.

احمد از قول خلیفه شفاعت می‌خواهد در صورتی که خلیفه او را منع کرده بود.

خلیفه بر سخنان احمد مهر تایید می‌زند و می‌گوید من این حرف را گفتم.



خلیفه از بی احترامی افشین نسبت به احمد خشمگین است و با غضب با او سخن می گوید. بودلف بخشیده می شود و از افشین قدردانی می کند.

### ۶- پایانه

پایانه و چکیده را می توان عناصری مرتبط به هم دانست. پایانه اتمام روایت را نشان می دهد درست به همان ترتیب که چکیده آغاز روایت را اعلام می کند. در پایانه استفاده از دو روش معمول است:

**الف) پایانه فرعی:** خود روایت به پایان رسیده است، به طوری که اگر مخاطب در این زمان سؤال کند که «بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟» سوالش بی معنی خواهد بود (یا دلسرد کننده: زیرا سوالش بیانگر آن است که او نکته اصلی روایت را دریافته است) (تولان، ۱۳۸۶: ۲۸۰). در دو حکایت داستان تمام شده است به طوری که خواننده پس از آن سوالی در ذهنش ایجا نمی شود که بعد چه شد؟

و خواجه درخواست تا هر دو را به جامه خانه بردند به فرمان سلطان و خلعت پوشانیدند، پیش آمدند واز آنجا نزدیک خواجه و پس با کرامت بسیار هر دو را از نزد خواجه به خانه بردند. و شهریان حق نیکو گزار شدند. و همگان رفته اند مگر خواجه بوالقاسم پسرش که بر جای است، باقی باد رحمه الله علیهم اجمعین. (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۲۰).

### حکایت افشین و بودلف

و وی می گریست و مرا شکر می کرد. گفتم: مرا شکر مکن خدای را عزوجل، و امیرالمؤمنین را شکر کن بجان نو که باز یافتی. و حاجب معتصم وی را بسوی خانه برد با کرامت بسیار. (همان: ۲۲۶)

### ب) پایانه اصلی

بعضی از داستانها قسمت اضافی دارند که «قطعه آخر» یا «درس اخلاقی» نامیده می شود.



نقش این قسمت برگرداندن خواننده به زمان حال است. این عمل یعنی برگرداندن خواننده از دنیای داستانی به دنیای واقعی به این شیوه انجام می‌شود. (پهلوان نژاد، ۱۳۸۵: ۴) این دو حکایت نیز قطعه آخر را دارند و راوی بعد از نتیجه داستان، آن را به زمان حال باز می‌گرداند و درس اخلاقی داستان را بیان می‌کند.

### حکایت بوبکر حصیری

و هر کس این مقامه بخواند، بچشم خرد و عبرت اندرین باید نگریست، نه بدان چشم که افسانه است، تا مقرر گردد که این چه بزرگان بوده‌اند. (بیهقی، ۱۳۹۶: ۲۲۰)

### حکایت افشین و بودلف

و هر کس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و همگان برفته‌اند و از ایشان این نام نیکو یادگار مانده است. و غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌ای به حاصل آید و مگر کسی را از این به کار آید. و چون از این فارغ گشتم بسر راندن تاریخ باز گشتم، والله اعلم. (همان: ۲۲۶)

ساختار الماسی شکل دو حکایت «بوبکر حصیری» و «افشین و بودلف» را به شکل زیر می‌توان نشان داد:





### نتیجه گیری

در نظام روایی داستان از دید روایت‌شناسی ساختار گرایانه لباو و والتزکی هر شش بخش نظریه لباو در دو حکایت رعایت شده‌اند. همه شش الگو در نظریه لباو و والتسکی وجود دارند و از این لحاظ کاملاً منطبق هستند. اما از نظر رعایت ترتیب این بخش‌ها تفاوت‌هایی دارد. چکیده و گره‌گشایی و پایانه از منظر لباو و والتسکی در جایگاه خود قرار دارند اما جهت‌گیری، گره‌افکنی ارزیابی در طول داستان صورت گرفته‌اند و در همه جای داستان پراکنده شده‌اند، و یک جای مشخص نیستند. همان‌گونه که در متن توضیح داده شد، چکیده قبل از شروع داستان ذکر می‌شود. چکیده در داستان بوبرک حسیری کاملاً منطبق با الگوی لباو و والتسکی است اما در داستان افشین و بودلف چکیده در عنوان ذکر شده است که در الگوی لباو و والتسکی نیست و از شگردهای نویسندگی بی‌هقی است. و ارزیابی نیز حول محور کنش گره‌افکن صورت نگرفته است بلکه در سراسر متن پخش شده است. و دو حکایت به این سبب که یکی تمثیل دیگری است از این نظر کاملاً با هم منطبق هستند.

### منابع و مآخذ

- آزاد، راضیه، (۱۳۸۸)، «بررسی ساختار حکایت‌های مرزبان نامه (بر اساس الگوی الماسی شکل لابوف)»، مجله پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دانشگاه اصفهان، دوره ۳، شماره ۱، صص ۱۲۳-۱۴۰.
- بی‌نیاز، فتح‌الله، (۱۳۸۸)، در آمدی بر داستان نویسی و روایت‌شناسی، تهران: افراز.
- بی‌هقی، محمد بن حسین، (۱۳۹۶). تاریخ بی‌هقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چاپ ۱۹.
- پودینه، فاطمه، (۱۳۹۷)، «بررسی عناصر داستانی سه رمان امیر حسین فردی»، دانشگاه زابل: پایان نامه ارشد.
- پورخالص، شکراله، آلیانی، رقیه، (۱۳۹۷)، «بررسی ساختار روایی الگوی لباو و والتسکی در داستان پیرچنگی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ش ۵۱، صص ۱۱۵-۱۳۹.



- پهلوان نژاد، محمدرضا، ایزدی، رضا، (۱۳۸۵)، «تجزیه و تحلیل ساخت کلان حماسه رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی بر اساس قالب لباو و والتزکی»، فصلنامه زبان و زبان‌شناسی، دوره ۲، ش ۴، صص ۱-۱۹.
- تולان، مایکل، (۱۳۸۶)، روایت‌شناسی درآمدی زبان شناختی-انتقادی، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- حسام پور، سعید، علوی، راضیه سادات، (۱۳۸۸)، «بررسی حکایت‌های تاریخی «بوبکر حصیری» و «افشین و بودلف» از منظر ساخت و صورت در تاریخ بیهقی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، دوره ۳، ش ۴، صص ۶۵-۹۲.
- داد، سیما، (۱۳۸۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ ۱، تهران: انتشارات مروارید.
- دزفولیان، کاظم، مولوی، فواد، (۱۳۸۹)، «بررسی ساز و کار روایت «حکایت بوبکر حصیری بر اساس نظریه ژنت»، مجله تاریخ ادبیات، ش ۳، صص ۸۶-۹۵.
- رسولی، حجت، عباسی، علی، (۱۳۸۷)، «ذکر روایت در بردار کردن حسنک وزیر از تاریخ بیهقی»، پژوهش زبان‌های خارجی، ش ۴۵، صص ۸۱-۹۷.
- روحانی، مسعود، عنایتی قادیکلایی، (۱۳۸۸)، «بررسی ریخت‌شناسانه داستان «بیژن و منیژه» شاهنامه فردوسی بر اساس نظریه ولادیمیر»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۷، ش ۶۶.
- عباسی، علی، (۱۳۹۳)، روایت‌شناسی کاربردی، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- عبداللهیان، حمید، (۱۳۸۱)، داستان و شخصیت پردازی در داستان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- کالر، جانانان، (۱۳۸۲)، نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، چ ۳، تهران: مرکز.
- کرمی، محمدحسین، (۱۳۸۹)، «ریخت‌شناسی داستان افشین و بودلف در تاریخ بیهقی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، س ۱، ش ۲، صص ۹۳-۱۱۲.
- کمالی، ثمین، کرمی، محمدحسین، (۱۳۹۷)، «تحلیل ساختاری ماجرای بردار کردن حسنک وزیر بر پایه الگوی الماسی شکل لباو و والتزکی»، فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی، دوره جدید، شماره اول، صص ۱-۱۶.





- معین، محمد، (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی، چ ۵، تهران: اشجع.
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۶)، عناصر داستان، چ ۳، تهران: سخن.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶)، ادبیات داستانی، چ ۶، تهران: سخن.
- Labov and Waletzky, J (۱۹۶۷). "Narrative Analysis: Oral versions of Personal Experience". Essays on the Verbal and Visual Arts. In J. Helm [ed. ]. Seattle, WA: University of Washington Press .
- Labov, William (۱۹۷۲). Language in the inner city: studies in the Black English vernacular. Philadelphia: University of Pennsylvania press .